

در شروع بحث بیان چند مقدمه لازم است^۱:

مقدمه اول: تعارض و اختلاف در نگاه عقلایی:

در عرف عادی: به صورت کلی و معمول اگر تعارض و اختلاف بین دو کلام از یک نفر باشد این ضعف و عیب برای او حساب می شود مثل اینکه رییس جمهور یک کشور یک حرف بزند بعد خلافتش را بگوید در فضای تقنین و قانونگذاری هم اگر یک قانون تصنیف شود و بعد معارضش هم قانون دیگری بیان شود تناقض و نادرست است و لذا در مجلس قانونگذاری قسمتی به نام صیانه الدستور داریم که جلوی این تناقضات را گرفته و مراقبت می کند تا تناقض پیش نیاید.

سوال: اما اینکه در کلام عقلا گاهی اختلاف پیش می آید به خاطر چند دلیل می تواند باشد:

۱- غفلت: گاهی شخص یادش می رود و غافل می شود از اینکه یک حرفی را قبلا زده بود و لذا

خلافتش را می گوید

۲- تغییر نظر و رای: گاهی با معلومات جدیدی که برایش تغییر نظری پیش می آید و حرف سابقش را

نقض می کند

۳- تهدیدات خارجی: گاهی انسان به خاطر وجود خطرها و تهدیدات مافی الضمیر خود را بیان نکرده

و خلافتش را می گوید

۴- رعایت ادبیات خاص: در ادبیات مثلا سیاسیون گاهی اقتضا می کند که شخص طوری صحبت کند

که ظاهرا بین حرفهای او اختلاف است. کما اینکه در مجلس قانونگذاری مجلس اقتضا می کند که

طوری حرفها زده شود که ظاهرا باهم اختلاف دارند اما بر اساس تبصره ها و اسلوبهای مشخص

این امر درست و مناسب فضای تقنین است.

از این وجوه چهار گانه باید ببینیم کدام یک در مورد اهل بیت ع صدق می کند و کدام یک صدق نمی

کند. مورد اول و دوم به خوبی روشن است که در مورد اهل بیت ع صدق نمیکنند. مورد سوم هم که در

^۱ مباحثی که راجع به نگاه عقلایی به تعارض و نیز توهم تعارض بیان شده از استاد مسجدی می باشد که

عصر نبی اکرم ص و ائمه ع به عنوان تقيه مطرح شده است و درست است و مورد چهارم هم به خاطر اینکه معصومین ع مشرع و قانونگذار هستند می توانند همین روش مجلس را پیش بگیرند که اول بیان اجمالی داشته باشند بعد تفصیل آن را ذکر کنند.

آنچه گفته شده درست است ولی با مراجعه به روایات اختلاف میان آن ها می بینیم و نمی توانیم اختلاف آن ها را انکار کنیم. علت اختلاف این روایت ها چیست ؟

جواب : با توجه به مطالب گذشته که اختلاف کلام عقلا یا از روی علم و یا از روی جهل است ، معلوم می شود که اختلاف در روایات ائمه ع نمی تواند از روی جهل و فراموشی باشد . بلکه ممکن است معصوم ع از روی عمد و بنا بر مصالح خاص حرف های مخالف یکدیگر بزنند ، مانند : تقيه ، روش های خاص قانون گذاری ، و ...

مقدمه دوم: فواید رفع اختلاف حدیث

(۱) شناسائی وظایف عملی

هدف اصلی حدیث ، عمل به آن است . این عمل متوقف بر رفع اختلاف احادیث است ؛ اگر اختلاف این دو حدیث بر طرف نشود، شناسائی وظیفه عملی امکان پذیر نخواهد بود

(۲) روشن شدن عقاید

روایات وارد شده در برخی عقاید اختلاف دارند ، کسی به آن مورد میتواند اعتقاد داشته باشد که اختلاف میان آن روایات برطرف کند

(۳) دفع شبهات

اختلاف برخی روایات باعث شده است تا برخی مخالفین به گروهی از این دو تمسک کنند ، و به شیعیه شبهه وارد کنند (مانند تحریف قرآن). با رفع اختلاف میان روایات ، برخی از این شبهات دفع می شود.

مراحل بررسی اختلاف احادیث:

چنانچه برای طلاب گفته شده است: برای رفع اختلاف حدیث اول باید بررسی صدور و متن را انجام دهیم تا اگر از این نظر دو حدیث مشکل نداشتند آنوقت سراغ وجه جمع اندو برویم پس لازم است ابتدا مواردی مثل تصحیف و تغییر واژگانی و عدم دقت در نقل و ... که بسیاری از آنها با نمونه های فقهی در کتاب اسباب اختلاف حدیث آمد ، بررسی شود بعد سراغ رفع اختلاف برویم.

لذا در بررسی اختلاف احادیث سه مرحله باید طی شود:

مرحله اول: اطمینان از صدور حدیث(در برخی موارد صرفا توهم تعارض صورت گرفته و با بررسی صدور یا متن متوجه می شویم اصلا تعارضی در کار نیست): که خود دو بخش است یکی صدور سندی و یکی صدور متنی

- ۱- از جهت سندی(خواه مبنای خبر ثقه ای یا موثوق الصدوری) صدور روایت را بررسی کنیم و به تعبیر اصولیون این جهت اولین بررسی ماست زیرا تعارض در مورد دو روایتی است که لولالمعارض حجت باشد و شرایط حجیت را داشته باشد
- ۲- در ادامه صدور روایت را از جهت متن بررسی می کنیم: این مطلب کمتر مورد توجه قرار می گیرد و در بسیاری از اوقات به دلیل بی توجهی به آن سراغ مباحث اصولی تعارض ادله رفته و به غلط بحث تعارض را در مورد دو روایت پیاده می کنیم.

مرحله دوم(تعارض غیر مستقر): اگر از مساله صدور مطمئن شدیم نوبت به جمع بین روایات می رسد:

تذکر: وجه جمع بین روایات در صورتی قابل پذیرش است که یا بر اساس جمع عرفی باشد یا بر اساس قرائن موجود اطمینان آور باشد ؛ اما وجه جمعی که همراه قرینه نباشد یک احتمال بیشتر نخواهد بود. قرائنی که در جمع میان اخبار از آن بهره می بریم متنوع و متفاوت هستند ؛ مانند: لغت ؛ تاریخ ؛ برداشت محدثین ؛ عوامل نقل حدیث و...

در این مرحله به ترتیب سه کار باید انجام دهیم: (بسیاری از مباحث اسباب اختلاف الحدیث استاد احسانی فر حول محور این مرحله می باشد)

۱. بررسی واژگان حدیث: حدیث در قرن اول و دوم و نیمه اول قرن سوم صادر شده است؛ و ما در قرن پانزدهم زندگی می‌کنیم؛ و در این فاصل زمانی زبان دگرگون شده است؛ این دگرگونی باعث اختلاف شده است، بنابراین بایستی از معنای واژه‌های حدیث اطمینان حاصل شود.

۲. بررسی قرائن مخفی از ظاهر کلام: مثل مثال افطر الحاجم و المحجوم

۳. بررسی عوامل بیانی: برخی از عوامل اختلاف حدیث - چنانچه در روایات بیان شده - به بیان اهل بیت بر می‌گردد مانند: تقیه؛ نسخ؛ عام و خاص؛ اطلاق و تقیید؛ آخرین مرحله از مراحل رفع اختلاف بررسی این موارد است^۱

مرحله سوم: وقتی امکان جمع بین روایات وجود نداشت نوبت به مباحث تعارض مستقر می‌رسد. که بحث مرجحات و تساقط و تخییر در این مرحله طرح می‌گردد

مرحله اول: بررسی توهم تعارض:

فصل اول: بررسی صدور و حجیت حدیث (مواردی که گاهی به کشف توهم تعارض می‌انجامد)
قدم اول در رفع اختلاف بررسی صدور و حجیت هر دو حدیث است؛ چون هدف اصلی از رفع اختلاف عمل به هر دو حدیث است؛ و عمل به حدیث در صورتی جایز است که حجیت آن ثابت باشد. بنابراین قبل از بررسی اختلاف؛ حجیت هر دو حدیث باید بررسی شود

نمونه: قال ص: إِفْرَارُ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ جَائِزٌ (عوالی اللالی: ج ۱ ص ۲۲۳)

الحسن بن صالح: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ وَجِدَ مَقْتُولًا ، فَجَاءَ رَجُلَانِ إِلَى وَليِّهِ ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا : أَنَا قَتَلْتُهُ عَمْدًا ، وَقَالَ الْآخَرُ : أَنَا قَتَلْتُهُ خَطَأً ؟ فَقَالَ : إِنْ هُوَ (ولى مقتول) أَخَذَ بِقَوْلِ صَاحِبِ الْعَمْدِ فَلَيْسَ لَهُ (ولى) عَلَى صَاحِبِ الْخَطَأِ سَبِيلٌ ، وَإِنْ أَخَذَ بِقَوْلِ صَاحِبِ الْخَطَأِ فَلَيْسَ لَهُ عَلَى صَاحِبِ الْعَمْدِ سَبِيلٌ (كافى: ج ۷ ص ۲۸۹ ح ۱)

۱. از بررسی روایات اختلاف حدیث بر می‌آید که عمده اختلاف حدیث در دوران امام صادق ع احساس شده است. بنابراین بایستی ریشه‌های اختلاف حدیث در این دوران جستجو کنیم

توضیح اختلاف: حدیث اول دلالت دارد که اقرار عاقل بر خود، جایز است، و اگر کسی به چیزی اقرار کرد، بر او لازم می‌شود؛ چه اقرار دیگری در این زمینه باشد، چه نباشد (اقرار به صورت مطلق نافذ است).

حدیث دوم دلالت دارد که اقرار در صورتی نافذ است که اقرار دیگری مخالف آن نباشد (نافذ بودن اقرار اطلاق ندارد).

رفع اختلاف: ممکن است گفته شود که دلالت هر یک با دیگری تقیید بزنیم؛ به این معنا که مراد از حدیث اول اقرار نافذ است در صورت عدم اقرار مخالف در آن زمینه است.

یا مراد از حدیث دوم آن است که اقرار نافذ است به جز صورتی که اقرار در قتل باشد و اقرار مخالف در آن زمینه نیز باشد.

شیوه صحیح رفع اختلاف: قبل از هر چیز باید صدور و حجیت این دو حدیث بررسی شود، اگر هر دو ثابت بودند به دنبال وجه جمع بگردیم، و گر نه، نیازی به وجه جمع نخواهیم داشت. که در این زمینه توجه به نکات زیر لازم می‌دانیم:

❖ با مصدربی این دو حدیث به این نتیجه می‌رسیم که حدیث اول در هیچ منبع حدیثی کهن پیدا نمی‌شود، و تنها در «عوالی اللالی (سال ۹۰۱)» یافت می‌شود.

❖ بله شیخ طوسی در کتاب «خلاف»، و علامه حلی (م ۷۲۶) در «نهج الحق و کشف الصدق» نقل کردند، ولی با توجه به نکات زیر این حدیث حجت نمی‌دانیم:

❖ کتاب خلاف و کتاب «نهج الحق و کشف الصدق» جزو کتب حدیث نیستند بلکه از کتاب‌های فقه مقارن است.

❖ خود شیخ طوسی در هیچ یک از کتاب‌های حدیثی خود این حدیث را نقل نکردند.

❖ به همین دلیل در وسائل چنین آمده است «رَوَى جَمَاعَةٌ مِنْ عُلَمَائِنَا فِي كُتُبِ الاسْتِدْلَالِ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: إِقْرَارُ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ جَائِزٌ»

نتیجه

چون حدیث اول حجیت ندارد ، نمی تواند در مقابل حدیث حجت بایستد و مخالفت کند .

بنابر این حدیث اول از اعتبار می افتد و حدیث دوم در این زمینه تنها می ماند و در صورت فراهم شدن شرایط حجیت به آن عمل می شود .

توجه: از این نمونه به اهمیت بررسی منابع پی می بریم ؛ بنابر این سزاوار است اولین نکته که ملاحظه شود در بررسی اعتبار حدیث اعتبار منابع است.

فصل دوم: بررسی متن حدیث

درآمد

با توجه به فاصل زمانی طولانی بین ما و زمان صدور حدیث، ممکن است برخی متون حدیثی بر اثر انتقال از خط کوفی به خط نسخ ، یا از کتاب به کتاب دیگر ، و از محدث به محدث دیگر دچار تصحیف ، تقطیع ، حذف برخی قرائن ، گرفتار شوند . بلکه ممکن است برخی افراد با نیت خیر ، متون برخی احادیث را تغییر دهند، و برخی با اهداف شوم خود احادیث را تحریف دهند. برخی از این مشکلات باعث اختلاف احادیث خواهد شد .

بنابر این، قبل از ابراز هرگونه وجه جمع باید متن حدیث را بررسی کنیم

۱. تصحیف

تصحیف به معنای اشتباه نوشتاری است، خواه در حدیث باشد یا غیر آن ؛ همچنین تصحیف حدیث ممکن است در متن یا در سند آن باشد .

نمونه ۱

ثواب الأعمال: حدثني محمد بن موسى بن المتوكل قال حدثني محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن محمد بن ناجية عن محمد بن علي عن مصعب بن سلام التيمي عن سعد بن ظريف عن أبي جعفر قال :

مَنْ أَدَّنَ عِشْرِينَ سَنَةً مُحْتَسِبًا يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ وَ مَدَّ صَوْتَهُ فِي السَّمَاءِ ، وَ يُصَدِّقُهُ كُلُّ رَطْبٍ وَ يَابِسٍ سَمِعَهُ ، وَ لَهُ بِكُلِّ مَنْ يُصَلِّيَ مَعَهُ فِي مَسْجِدِهِ سَهْمٌ ، وَ لَهُ مِنْ كُلِّ مَنْ يُصَلِّيَ بِصَوْتِهِ حَسَنَةٌ

الخصال: حدثنا أبي رضي الله عنه ، قال : حدثنا محمد بن يحيى العطار ، عن محمد بن أحمد ، عن محمد بن علي الكوفى ، عن مصعب بن سلام التميمى ، عن سعد بن طريف ، عن أبي جعفر ع قال: مَنْ أَدَّنَ عَشْرَ سِنِينَ مُحْتَسِبًا يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ وَ مَدَّ صَوْتَهُ فِي السَّمَاءِ ، وَ يُصَدِّقُهُ كُلُّ رَطْبٍ وَ يَابِسٍ سَمِعَهُ ، وَ لَهُ مِنْ كُلِّ مَنْ يُصَلِّيَ مَعَهُ فِي مَسْجِدِهِ سَهْمٌ ، وَ لَهُ مِنْ كُلِّ مَنْ يُصَلِّيَ بِصَوْتِهِ حَسَنَةٌ

رفع اختلاف

برای رفع اختلاف این دو حدیث چند نکته تذکر می دهیم:

۱) شیخ صدوق که راوی هر دو متن است، آن ها را در دو کتاب نقل کردند ؛ یکی در خصال و دیگری در ثواب الاعمال است ؛ و هر دو در یک کتاب نیآورده است .

۲) سند دو روایت تشابه زیادی دارد .

۳) راوی و مروی عنه (معصوم) در هر دو متن یکی است .

۴) متن دو روایت تشابه فراوانی دارد ، بلکه متن هر دو ، یکی است به جز واژه «عشر ، عشرين» است.

با توجه به تشابه فراوان دو متن یاد شده (در سند ، متن ، راوی و مروی عنه) احتمال تصحیف یکی از این دو ، از دیگری بالا می رود .

توجه به دو نکته زیر این احتمال را تقویت می کند:

۱) بعید است یک مطلب ، دوبار از یک امام ، به یک نفر ، در خصوص یک مسئله، مطرح شود ،

مخصوصا آن مسئله غیر مهم مثل ثواب اذان گفتن است.

۲) مقایسه این دو سند نشان دهنده خلل در یکی از این دو:

(محمد بن یحیی عن محمد بن أحمد عن محمد بن ناجیه عن محمد بن علی عن مصعب بن سلام التیمی عن سعد بن ظریف)

(محمد بن یحیی العطار ، عن محمد بن أحمد ، عن محمد بن علی الكوفی ، عن مصعب بن سلام التیمی ، عن سعد بن ظریف)

نکته

سؤال : آیا این دو متن ، دو روایت هستند ، یا یک روایت است ؟

جواب : با توجه به تصحیف یکی از دیگری است ، معلوم می شود که یک روایت است

سؤال : راه علاج چنین اختلاف چیست ؟ آیا بیان وجه جمع هر چند تبرعی است (مانند اینکه گفته شود: این دو متن ناظر به اختلاف مراتب افراد است) یا از مسیر دیگری باید رفت؟

جواب : راه علاج اینگونه اختلاف بررسی هر دو متن و پیدا کردن متن دقیق آن ها ، و طرح متن تصحیف شده است ؛ چون در حقیقت اختلاف حدیث وجود ندارد ؛ و متن صادر از معصوم تنها یکی از این دو است، در صورتی که اختلاف با یک متن حاصل نمی شود .

متن صحیح

برای شناسائی متن صحیح لازم است این متون در منابع کهن مصدربیابی شوند تا متن صحیح مشخص شود

تهذیب الإحکام: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَلَامِ التَّمِيمِيِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَنْ أَدَانَ عَشْرَ سِنِينَ مُخْتَسِبًا يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ وَ صَوْتَهُ فِي السَّمَاءِ وَيُصَدِّقُهُ كُلُّ رَطْبٍ وَيَابِسٍ سَمِعَهُ وَ لَهُ مِنْ كُلِّ مَنْ يُصَلِّي مَعَهُ فِي مَسْجِدِهِ سَهْمٌ وَ لَهُ مِنْ كُلِّ مَنْ يُصَلِّي بِصَوْتِهِ حَسَنَةٌ الْمَقْنَعُ: مَنْ أَدَانَ عَشْرَ سِنِينَ مُخْتَسِبًا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ وَ مَدَّ صَوْتَهُ فِي السَّمَاءِ وَ يُصَدِّقُهُ كُلُّ رَطْبٍ وَ يَابِسٍ سَمِعَهُ وَ لَهُ مِنْ كُلِّ مَنْ يُصَلِّي مَعَهُ سَهْمٌ وَ لَهُ مِنْ كُلِّ مَنْ يُصَلِّي بِصَوْتِهِ حَسَنَةٌ

قال رسول الله ص حملة القرآن عرفاء أهل الجنة ، والمجاهدون قواد أهل الجنة ، والرسل سادة أهل الجنة
(کافی: ج ۲ ص ۶۰۶ ح ۱۱)

قال رسول الله ص حملة القرآن عرفاء أهل الجنة ، والمجاهدون في سبيل الله تعالى قواد أهل الجنة ،
والرسل سادات أهل الجنة (بحار الأنوار: ج ۸ ص ۱۹۹)

توضیح و حل اختلاف

توضیح اختلاف: حدیث اول دلالت دارد که مجتهدان فرماندهان اهل بهشت هستند ، و حدیث دوم دلالت دارد مجاهدان فرماندهان اهل بهشت اند .

حل اختلاف : ممکن است گفته شود : این دو با هم اختلاف ندارند ؛ و هر دو گروه از فرماندهان اهل بهشت هستند.

سؤال : آیا این وجه جمع درست است ؟

جواب : قبل از بیان وجه جمع ، از متن دو حدیث بایستی اطمینان حاصل شود. که در این نمونه مانند نمونه قبل ، دو متن به یک متن برمی گردند و در منابع متعدد چنین آمده است «المجاهدون فی سبیل الله تعالی قواد أهل الجنة» بنابر این اختلاف وجود ندارد ، چون یک متن درست است و دیگری اشتباه است
علت اختلاف دو متن چیست؟ علت اختلاف این دو متن خط کوفی است .

شاخصه های خط کوفی چیست ؟

۱) نقطه ندارد مثلاً «هسم» ← «هشم» «هاشم» «هشام» «هیشم»

۲) الف وسط کلمه ندارد «ملک» ← «مالک» «ملک»

۲. تقطیع حدیث

تقطیع حدیث : تکه برداری از حدیث است (یک تکه از حدیث نقل ، و بقیه رها شود)

چرا حدیث تقطیع می شود؟ عوامل متعددی وجود دارد که باعث می شوند محدثان به سوی تقطیع حدیث رو کنند ؛ از مهم ترین آن ها ترتیب موضوعی احادیث ، کاهش حجم کتاب .

نمونه

رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ × قَالَ
إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ. (تهذیب الأحكام: ج ۷ ص ۴۲۴ ح ۴)

محمد بن یعقوب عن مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينِ عَنِ
مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ × عَنِ امْرَأَةٍ حُرَّةٍ تَزَوَّجَتْ مَمْلُوكًا عَلَى أَنَّهُ حُرٌّ، فَعَلِمَتْ بَعْدُ أَنَّهُ مَمْلُوكٌ
، قَالَ: هِيَ أَمَلِكُ بِنَفْسِهَا إِنْ شَاءَتْ أَقْرَّتْ مَعَهُ وَإِنْ شَاءَتْ فَلَا ... (تهذیب الأحكام: ج ۷ ص ۴۲۸ ح ۱۸)

توضیح اختلاف

با توجه به اطلاق عبارت و حصر موجود در روایت اول که فرمود : «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ
وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ» دو مطلب به دست می آید:

(۱) فسخ نکاح (از دو طرف) با این چهار مورد امکان پذیر است

(۲) فسخ نکاح (از دو طرف) در غیر این موارد امکان پذیر نیست

ولی در روایت دوم مورد دیگری بیان شده است که زن بر اساس آن می تواند نکاح خود را فسخ کند
(مرد برده باشد ولی خود را آزاده و حر معرفی کند ، و ازدواج بر همین اساس صورت بگیرد)

رفع اختلاف: ممکن است گفته شود : با توجه به حدیث دوم ، حصر موجود در حدیث اول حقیقی نیست
، بنابر این دست از حصر آن برمی داریم ، در نتیجه ، حدیث اول چهار مورد (از مواردی که می توان
نکاح با آن ها فسخ کرد) بیان می کند ، و حدیث دوم یک مورد ، و هیچ تنافی با هم ندارند.

با این جواب اختلاف بر طرف می شود ، ولی سؤال این است که : آیا این وجه درست است ؟ آیا مراد معصوم ع همین است ؟

جواب : قبل از ابراز هر گونه نظر بایستی متن حدیث بررسی کنیم و ببینیم که متن آن درست است ، یا نه .
روش صحیح رفع اختلاف

اگر این چهار عنوان «الْبَرَصِ وَ الْجُدَامِ وَ الْجُنُونِ وَ الْعَقْلِ» که در روایت اول آمدند در منابع حدیثی جستجو کنیم ، آن ها را در چهار روایت زیر می بینیم :

رَوَى حَمَّادٌ عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ × أَنَّهُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ إِلَى قَوْمٍ فَإِذَا امْرَأَتُهُ عَوْرَاءٌ وَ لَمْ يُبَيِّنُوا لَهُ قَالَ : لَا تُرَدُّ ، إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَ الْجُدَامِ وَ الْجُنُونِ وَ الْعَقْلِ ...

(من لا يحضره الفقيه: ج ۳ ص ۴۳۳ ح ۴۴۹۸ ، تهذيب الأحكام: ج ۷ ص ۴۲۶ ح ۱۲)

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ × قَالَ قَالَ فِي الرَّجُلِ إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ فَوَجَدَ بِهَا قَرْنًا وَ هُوَ الْعَقْلُ أَوْ بِيَاضًا أَوْ جُدَامًا إِنَّهُ يَرُدُّهَا مَا لَمْ يَدْخُلْ بِهَا (الكافي: ج ۵ ص ۴۰۷ ح ۱۲ ، تهذيب الأحكام: ج ۷ ص ۴۲۷ ح ۱۳) .

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ × عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً ... قَالَ : وَ تُرَدُّ الْمَرْأَةُ مِنَ الْعَقْلِ وَ الْبَرَصِ وَ الْجُدَامِ وَ الْجُنُونِ فَأَمَّا مَا سِوَى ذَلِكَ فَلَا . (تهذيب الأحكام: ج ۷ ص ۴۲۵ ح ۹)

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ × قَالَ الْمَرْأَةُ تُرَدُّ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْبَرَصِ وَ الْجُدَامِ وَ الْجُنُونِ وَ الْقَرْنِ وَ هُوَ الْعَقْلُ مَا لَمْ يَقَعْ عَلَيْهَا فَإِذَا وَقَعَ عَلَيْهَا فَلَا . (الكافي: ج ۵ ص ۴۰۹ ح ۱۶ ، من لا يحضره الفقيه: ج ۳ ص ۴۳۲ ح ۴۴۹۵ ، تهذيب الأحكام: ج ۷ ص ۴۲۷ ح ۱۴)

نتیجه گیری

نکته قابل توجه در این روایات این است که تمام آن ها از عیوب زن صحبت میکنند ، بنابر این اگر یکی از آن ها باشد ، مرد می تواند عقد نکاح را فسخ کند . و به عبارت دیگر : این چهار عیب که برای فسخ نکاح ذکر شدند ، شامل هر دو زوج نیستند ، بلکه مخصوص زن هستند .

سؤال : آیا متن روایت اول که حصر داشت درست است ؟

جواب : با توجه به نکات زیر ، معلوم می شود که متن آن تقطیع شده است.

تهذیب الأحكام: رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُدَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ.

نتیجه گیری

تقطیع روایت در تهذیب باعث شده است که متن حاضر اطلاق برساند ، و بر اساس آن حصر موجود در متن شامل زوجین باشد ، در حالیکه این حصر به عیوب زن اختصاص دارد .

با این توضیح معلوم می شود :

(۱) این روایت با روایت دوم تنافی ندارد ؛ چون روایت دوم در خصوص یکی از عیب های مرد صحبت می کند ، و روایت اول در خصوص عیب های زن است .

(۲) وجه جمع قبلی (دست از حصر برمی داریم) درست نیست ، و این حصر باید بماند ، ولی باید به خصوص زن تعلق کند.

نکاتی از استاد احسانی فر^۱:

بعد از اینکه مساله مهم صدور یا به عبارت دیگر مواردی که صرفاً توهم تعارض بوده است و با بررسی سندی یا متنی متوجه عدم تعارض حتی تعارض غیر مستقر می شویم، نوبت به مواردی می رسد که تعارض (مستقر یا غیر مستقر) وجود دارد. استاد احسانی فر در این قسمت بحثی با نام تعارض صوری دارد که شبیه توهم تعارض است و برای تکمیل بحث مناسب است به آن هم اشاره کنیم کما اینکه برای تمایز صحیح بین تزاحم و تعارض یک اشاره ای هم به این مبحث دارند:

فرق بین تزاحم و تعارض:

تزاحم چیست؟ التزاحم هو التمانع بین الحکمین فی مقام الامثال: وقتی دو حکم در مقام عمل و اجرا باهم تنافی دارند ولی در مقام جعل هیچ مشکلی بین این دو حکم نیست آن ها را متزاحمین می نامند.

مثال: هنگام نماز ظهر، خورشید دچار کسوف شد و این سبب شد که نماز آیات واجب شود کما اینکه در همان وقت دلوک شمس سبب وجوب نماز ظهر است؛ در نتیجه هم نماز آیات و هم نماز ظهر واجب می شود (این مثال در صورتی است که تزاحم در مستحبات را داخل در مقوله تزاحم بدانیم و الا مثال دیگری می زنیم مثلاً می گوئیم): در آخر وقت نماز ظهر و عصر، متوجه می شویم که در مسجد نجاست هست و باید هنوز نماز ظهر و عصر را نخوانده ایم: اینجا بین این دو واجب (وجوب ازاله نجاست از مسجد و وجوب نماز) تزاحم هست. بحث تزاحم اعم از بحث «تنافی بین اهم و مهم» است لذا ممکن است دو چیز هر دو به یک اندازه مهم باشد اما باز هم بین آنها تزاحم باشد مثل تزاحم بین فوری و غیر فوری یا...

تعارض چیست؟ تعارض، تنافی دلایلین به حسب دلالت است: به حسب دلالت (در مقام جعل و تشریح) یعنی یکی از این دو دلیل جعل شده است

^۱. آنچه از این قسمت تا صفحه ۱۹ جزوه آمده تقریر نکاتی از استاد احسانی فر می باشد

تزام :

تزام حالاتی دارد :

- ۱- یک بار التزام دو حکم موجب تعطیل شدن یک حکم به طور کلی می شود: مثل انقاز غریقین: دو نفر دارند غرق می شوند که یکی مومن است و یکی ایمان ضعیفی دارد
- ۲- یک بار موجب تاخیر یکی از دو حکم می شود: مثل ازاله نجاست و نماز اول وقت
- ۳- یک بار التزام موجب ممنوع شدن مکلف از برخی خصال تاخیر در واجب تخییری می شود: مثال : کفاره صوم بر گردن شخصی آمده که مخیر بین شهرین متتابعین روزه است یا اطعام ۶۰ مسکین . از طرفی هم بدهکار است که اگر این پول را اطعام کند نمی تواند بدهی خود را بدهد اینجا باید سراغ صوم شهرین متتابعین برود.

سبب التزام: وقتی شارع مقدس می خواهد حکم را صادر کند حکم کلی است و به نحو قضیه حقیقه است مثلاً می گوید «تنجیس المسجد حرام» و نیز می گوید: «ازالۃ النجاسه عن المسجد واجب» که این دو حکم اطلاق دارد و شامل هر زمانی از ایام یک هفته می شود کما اینکه یک حکم دیگری هم دارد که: «اقم الصلوه لدلوك الشمس». لذا وقتی این دو با هم همزمان شدند یکی باید به تاخیر بیافتد، همین امر، سبب التزام و عدم توانایی مکلف در جمع بین دو حکم در مقام امتثال می شود.

علاج التزام:

برخی برای علاج التزام تنها یک راه حل معرفی می کنند و آن عبارت است از: «تقدیم الایم علی المهم» که این الایم فالایم یک قاعده کلی است (هر جا موضوعش باشد این حکم جاری است) اما در جایی این قاعده موجب علاج می شود که بین حکمین تفاضل در اهمیت باشد و اگر در مواردی تفاضل در اهمیت وجود نداشت، سراغ تخییر می رویم.

مرجحات باب تزاحم :

۱. تقدیم ما لا بدل له علی ما له بدل: اگر احد المتزاحمین بدل نداشت بر موردی که بدل دارد مقدم می شود
 ۲. تقدیم الواجب المضیق علی الموسع.
 ۳. تقدیم ذی الوقت علی غیر ذی الوقت. مثلا نماز ظهر که ذی الوقت است بر غیر ذی الوقت مثل نماز آیات^۱ مقدم می شود.
 ۴. سبق امثال احد الحکمین زمانا: یک حکم به گردن مکلف آمده و در زمان بعد از آن حکم دیگری به گردنش آمده مثلا شخصی نذر کرده که اگر این حاجتم بر آورده شد تا ماه رمضان سال دیگر، یک روز روزه می گیرم و زیارت عاشورا بخوانم بعد از آن هم برای حاجت دیگری نذر کرد که تا ماه رمضان آینده همین کار را کند و بعد از بر آورده شدن دو حاجتش ، تا یک روز مانده به ماه رمضان آینده روزه نگرفت؛ در اینجا تزاحم بین این دو نذر می شود و اولی که زودتر محقق شده است مقدم می گردد.
 ۵. تقدیم الواجب المطلق علی الواجب المشروط: لذا اگر تزاحم بین یک واجب مطلق و نذر بوجود آمد (نذر صحت و وجوبش مشروط به این است که متعلق نذر امر راجح باشد) و این دو با هم تزاحم کنند مطلق مقدم است
- مواردی دیگری هم هست که داخل این عناوین پنجگانه نمی شود و به طور کلی می توان آنها را ذیل عنوان کلی تقدیم الایم علی المهم جای دارد.
- نکته: گفتیم در علاج تزاحم دو حکم، یکی از دلایل ترجیح، اهمیت احدهما علی الاخری است: اما اینجا سوالی پیش می آید و آن این است که: از کجا می فهمیم احد الدلیلین، نسبت به دیگری اهمیت بیشتری دارد؟ به طور کلی دو راه برای تشخیص این مطلب وجود دارد:
- ۱- از راه حکم و دلیل عقل: اما این حکم عقل چیست، حکم عقل از دو صورت بیرون نیست: یا از ملازمات عقلیه است یا از مستقلات عقلیه (مستقلات یعنی عقل بر اساس حسن و قبح حکم به اهم

^۱ نماز آیات غیر ذی الوقت است چون شارع در مقام جعل برایش زمان قرار نداده است برخلاف نماز ظهر وعصر

بودن یک چیز می کند) وگرنه برای هر وجه ظنی و استحسانات ذوقی که به ذهن میرسد عنوان «حکم و دلیل عقل» نمی گذارند بلکه از جستارهای قوه وهم و خیال است چرا که عقل اشتباه نمی کند و دچار شک و تردید هم نمی شود.

بسا برخی روشنفکران بر اساس استحسانات ذوقی خود، مطلبی را به نام حکم عقل بیان می کنند و وقتی فقهاء حکمی مخالف با آن بیان می کنند می گویند که فقهاء عقل را قبول ندارند در حالیکه چنین نیست.

البته توجه به این نکته مهم، لازم است که ما هیچ فرعی از فروعات فقهی نداریم که عقل بتواند بدون اینکه شارع گفته باشد، آن را بفهمد بلکه در کلام و معارف دینی، بدون عقل نمی توان اصول دین را ثابت کرد.^۱

۲- یکی از راههای تشخیص میزان اهمیت هر یک از دو حکم، تاکید و اهتمام شارع به برخی مباحث است: از مواردی که نزد شارع اهمیت بسیار دارد بحث ربا یا امور ثلاثه (دماء و فروج و مال) یا اهتمام زیاد به صلوه است.

مراتب اختلاف و مراحل علاج:

۱- الاختلاف الصوری^۲: يرتفع بالتفسير الصحيح للحديثين: با تفسیر دقیق حدیث اختلاف زائل می شود. در قسم ثالث از کتاب «اسباب اختلاف حدیث» آنچه بیان شده با مثالهایش همه از نوع اختلاف صوری است. به عنوان مثال: حدیث داریم از پیامبر ص که ان الله خلق آدم علی صورته این حدیث تنافی دارد با دلیل دیگری که «خدا جسم نیست و صورت ندارد» و از امام صادق ع سوال شد که معنی این حدیث چیست؟ (با اعتقاد ما به این که خدا صورت ندارد ناسازگار است؟) امام فرمود سبب نزول این حدیث این بود که: «دو نفر با هم دعویشان شده بود یک نفر گفت قبح الله وجهک و حضرت امد برای اینکه اینها چنین نکنند گفت: چرا به هم توهین می کنید و خدای متعال آدم ابوالبشر را با همه جمالش با صورت این ادم خلق کرده است».

۲- الاختلاف البدوی (بدئی: ابتدایی): القابل للجمع و التاویل: اختلاف واقعی است و با تفسیر بر طرف نمی شود و اختلاف در مرحله اراده استعمالی است

^۱ وحی در جایی می آید که عقل توانایی فهم مستقل آن را نداشته باشد

^۲ عنوان اختلاف صوری از عناوینی نیست که مشهور آن را طرح کرده باشد و استاد آن را اضافه نموده و عنوان مهمی هم هست.

۳- الاختلاف المستقر: ما لا يقبل الجمع و التاويل.

*اختلاف صوری در مقابل اختلاف واقعی (قسم دوم و سوم) است.

توضیح هر یک از سه عنوان :

۱- اختلاف صوری: در اختلاف صوری ما حتی به مراد استعمالی متکلم دست نیافته ایم. به عنوان مثال

دو روایت به این مضمون داریم: «اکثر الخیر فی النساء» و «المراه شرُّ کلها و شرُّ ما فیها انه لا بد

منها»

در این مثال ما نیاز به شرح و تفسیر داریم تا تعارض برطرف شود لذا می گوییم: شر نسبی و اضافی است

به این معنی در شرایطی شر خواهد بود و متلکم می خواهد تذکر بدهد که اگر کسی زن بارگی کند همه

اش برای او شر می شود. و به جز این مطلب اکثر الخیر فی النساء این است که تربیت صحیح فرزند با

خانمهاست و به بچه شیر می دهند و حسن تبعل که از محبت به شوهر و اطاعت از او تا طبخ غذا را ،

شامل می شود؛ اینها همه خیر است و لذا فرمود اکثر الخیر فی النساء .

در اختلاف صوری با نیل به مراد^۱ متکلم (یعنی دستیابی به تفسیر صحیح از دو حدیث) اختلاف بر طرف

می شود البته با این قید که اختلافی در مراد متکلم وجود نداشته باشد که بخواهیم مراد را به جدی و

استعمالی تقسیم کنیم

اختلاف بدوی: در اختلاف بدوی مراد استعمالی دچار تنافی و تعارض است مثلاً «اکرم العلماء» که عام

است با «لا تکرّم الفساق من العلماء» که نسبت به جمله اول خاص است ، تخصیص می خورد لذا در مراد

استعمالی، طبق جمله عام، فساق وجوب اکرام دارند و طبق جمله خاص فساق حرمت اکرام دارند اما در

مراد جدی هیچ تعارضی در کار نیست و مراد جدی متکلم مثل یک جمله استثناییه می شود و می

گوید: اکرم العلماء الا الفساق منهم

^۱مراد مطلقاً خواه جدی خواه استعمالی

تفاوت‌های اختلاف بدوی با مستقر:

۱- در اختلاف بدوی معمولاً دو حدیث در سور خودشان از نظر کمیت و اینکه عام و خاص هستند یا مطلق و مقید هستند با هم اختلاف دارند، اینها اختلاف بدوی است و یقبل الجمع و التاویل. اما اختلاف مستقر اختلافی در مرحله اراده جدی دو حدیث است: لذا جمع و تاویل را قبول نمی‌کند

۲- در اختلاف مستقر یعنی ما لایقبل الجمع و التاویل برای ما محرز است که از این دو حدیث یکی حجت است ولی در اختلاف بدوی مفروض حجیت کلا الروایتین است و در اختلاف مستقر مفروض حجیت احدی الروایتین است که یا احد الحدیثین از معصوم صادر نشده یا جهت واقعی نداشته (تقیه بوده است).

اما اینکه کدام یک از حدیثین حجت است و کدام حجت نیست اینجا می‌گویند اگر مرجحی در یکی بود مقدم شده و از حدیث دیگر رفع ید می‌شود.

لذا می‌گوییم:

اختلاف مستقر یا ما یقبل الترجیح لاحد الحدیثین و یا ما لا یقبل الترجیح لاحدهما (در فرض تکافؤ دلیلین) است

گونه‌های تعارض و علاج آنها:

سوال این است که اختلاف بدوی آیا داخل در تعارض هست یا خیر؟ مرحوم آخوند می‌گویند داخل در تعارض نیست و برخی اصولیون معتقدند که داخل در مقوله تعارض هست

کسانی که اختلاف بدوی را داخل تعارض می‌دانند می‌گویند: اگر دو دلیل در ناحیه اراده استعمالی تنافی داشتند خواه در اراده جدی تنافی داشته باشند یا نداشته باشند این را تعارض می‌گویند

توضیح: در بدوی ما رفع ید از احد الظهورین می‌کنیم (زیرا کلا الحدیثین حجت هستند و مثلاً در عام و خاص در ظهور عام تصرف می‌کنیم ولی ان را کنار نمی‌گذاریم) اما در مستقر رفع الید از احد الحدیثین می‌کنیم (چون مفروض حجیت احد الحدیثین است لذا از لا حجت رفع ید می‌کنیم)

تنافی حدیثین یعنی مطارده حدیثین ! لذا آنجا که قابلیت جمع و تاویل داشته باشند دو حدیث همدیگر را نفی نکرده اند بلکه ظاهر همدیگر را نفی کرده اند.

استاد : در بررسی این دو نظر باید گفت اگر ما باشیم و واقع علم اصول ، حق با گروه اول است و اگر ما باشیم و واقع مطلب، حق با آخوند است. اما نظر ما این است که:

ما چه بخواهیم این قسم را داخل اقسام تعارض و محل بحث کنیم و چه نخواهیم چنین کنیم ، به هر حال باید در علم اصول از آن بحث نماییم و نهایتش این است که اگر بنا بر نظر قائلین به داخل نبودن این بحث در علم اصول باشد، آن را یک بحث تمهیدی و مقدماتی لحاظ می کنیم برای مبحث تعارض حدیثین و اگر بنا بر نظر قائلین به داخل بودن این بحث در اصول باشد یک بحث ذی المقدمه ای می شود.

سوال: اگر بحث مقدماتی باشد یا ذی المقدماتی؛ هر یک لوازمی دارد از جمله این که در بحث ذی المقدماتی یک نزاع مستقل و کامل و جامع خواهد شد و مفصل از آن بحث خواهیم کرد اما در صورتی که یک بحث مقدماتی باشد به ماهیت بحث نپرداخته و خیلی گذرا از آن بحث خواهیم کرد؟

جواب: هر دو گروه مذکور یعنی هم کسانی که بحث را مقدماتی می دانند و هم آنهایی که بحث را ذی المقدماتی و اصلی می شمارند همه یک بحث مستوفی و مستقل می نمایند چرا که حتی آخوند هم که آن را مقدمه ای می بیند به صورت مفصل به این بحث می پردازد چون برای تنافی مدلولین در اراده استعمالی حساب باز کرده اند به عبارتی حتی کسانی که آن را داخل تعارض نمی دانند عملاً در بحث تعارض داخل کرده اند. بر این اساس هر دو قسم را بحث می کنیم:

مرحله دوم (تعارض غیر مستقر):

گفتیم اگر تعارض صوری نباشد، دو فرض متصور است: یکی تعارض بدوی که با جمع و تاویل تعارض را حل می کنیم و یکی تعارض مستقر؛ در تعارض مستقر اگر احد الدلیلین ترجیح بردار بودند به ان دلیل مرجح اخذ می کنیم و الا سراغ راه دیگری می رویم (توقف یا تخییر یا تساقط)

قاعده الجمع مهما امکن اولی من الطرح:

برای علاج تعارض بدوی قاعده ای به نام «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» داریم.

اقای ابن ابی جمهور در مورد این قاعده ادعای اجماع کرده و این ادعا گزاف نیست زیرا فی نفسه این مطلب درست و همراه با برهان است.

جمع عرفی یا مبتنی بر قرائن عام است یا مبتنی بر قرینه خاص:

قرینه خاص همان وجه مبتنی بر شاهد جمع است اما جمع عرفی مبتنی بر قواعد عام می باشد که خود بر چهار قسم است:

۱- تخصّص: مثل خارج بودن قبل از تخصیص را می گویند که گاهی خیلی روشن است مثل جانی

القوم الا حمارا و گاهی امر مشتبه است

۲- تخصیص: تخصیص یک اصطلاح است و در بحث تعارض غیر مستقر شامل تقييد هم می شود

یعنی تخصیص به معنی عام خود است در دو مصداق دارد یکی تخصیص به معنی خاص و یکی تقييد^۲.

۳- حکومت^۱: در حکومت دلیل محکوم ناظر به دلیل حاکم معنی است: اذا قمتم الی الصلوه فاغسلوا

وجوهکم... و دلیل حاکم می گوید الطواف بالبيت صلوه. این دلیل حاکم نظر به دلیل محکوم

دارد و دارد آن را تفسیر می کند.

^۱ مراد از امکان این است که در جایی که جمع جایز و پذیرفتنی و مقبول باشد جمع اولی از طرح است. در علم اصول به این جمع جمع عرفی می گویند به این معنی که اگر این جمع بر عرف عرضه گردد نوعاً می پذیرند. اصولیون در اینجا به جای تکرار بحث عام و خاص و مطلق و مقید که از مصداق جمع عرفی هستند عنوان جمع عرفی را آورده اند.

^۲ برخلاف مباحث الفاظ علم اصول فقه که که عام و خاص غیر از مطلق و مقید است.

نظارت و تفسیر گاهی به نحو توسعه است و گاهی به نحو تضییق: الأعراب اشد کفرا و نفاقا: که مذمت شدیدی به اعراب دارد روایت می گوید: العرب شیعتنا و لو كانوا من الاعجام: این حدیث به این آیه نظر دارد و آن را تفسیر و تضییق می کند یعنی اعراب غیر از شیعیان ما اشد کفرا و نفاق هستند.

نظارت دلیل حاکم بر دلیل محکوم به گونه ای است که اگر دلیل محکوم نباشد دلیل حاکم معنا ندارد: مثال: الجماعه علی (علی هو الجماعه) که نظر دارد به حدیث پیامبر که فرمود: لا تجتمع امتی علی الخطا (دلیل اجماع): لذا آن حدیث اول اگر نظر تفسیر گونه به این احادیث اجماع نداشته باشد معنی مشخصی ندارد.

سوال: دلیل حاکم و محکوم آیا تعارض دارند؟ جواب: اگر نظارت نباشد با هم تنافی دارند روح حکومت وجود نظر در یک دسته از ادله نسبت به دسته دیگر است.

شیخ سه قید برای حکومت می آورد: بمدلوله اللفظی متعرضا لمدلول الاخر (نظارت دلیل دوم نسبت به دلیل اول)

۴- ورود: هو فی الاصطلاح عبارة عن أن یرد دلیل و یصیر سببا لانعدام موضوع دلیل آخر حقیقه بحيث لو لا ورود هذا الدلیل لکان المورد مشمولا لذاک و یسمى الأول واردا و الذی انعدم موضوعه مورودا و إلیک أمثلة منه. الأول: الأمارات الشرعیة بالقیاس إلی الأصول العقلیة، و الدلیل القطعی (کالخبر المتواتر) بالقیاس إلی الأصول الشرعیة، فإذا فرضنا أن موضوع البراءة العقلیة هو عدم البیان و الدلیل، و موضوع التخییر هو عدم المرجح، و موضوع الاحتیاط هو احتمال العقاب الأخری، فبمجرد ورود دلیل معتبر فی موردها یتنفی وجدانا موضوعاتها، فینقلب عدم البیان إلی

۱. به نظر می رسد که آوردن بحث حکومت و ورود به تمامه در تعارض ادله محل تامل باشد کما اینکه مرحوم مظفر هم ان را در مقدمه بحث تعادل و تراجیح آورده و حتی مصداقی از جمع عرفی بیان نکرده است: توضیح: دلیل حاکم و محکوم هیچ گونه تعارضی حتی به صورت بدوی با هم ندارند مثلا وقتی می گوئیم الربا حرام و دلیل دیگر می گوید لیس الربا بین الولد و الوالد اینها به شرح و تفسیر یک دیگر تعارضی ندارند حتی به صورت عام و خاص نمی باشند لذا برخی اصولیون بحث حکومت و ورود را خارج از بحث تعارض آورده اند اما با توجه به مثالهایی مانند آنچه در بالا آمده یا مثالهای بعدی که خواهد آمد و در آن تعارض فرض می شود برخی آن را داخل بحث تعارض غیر مستقر دانسته اند. برای مطالعه بیشتر در بحث حکومت و ورود، کتاب اسباب اختلاف الحدیث را توصیه میکنیم.

وجود البیان، و ینتفی عدم الترجیح و یتحقق الترجیح، و یرتفع احتمال العقاب فیحصل إلا من منه،
فیقال حیثئذ إن الدلیل وارد علی تلك الأصول^۱.

ورود در اصطلاح عبارت است از اینکه دلیلی موردی را از موضوع دلیل دیگر حقیقتا بردارد و این برداشتن با بیان شارع بوده است به طوری که اگر دلیل وارد نبود آن مورد مشمول دلیل دوم (مورود) باقی می ماند. مثال: امارات شرعیه (بنا بر قولی) وارد بر اصول عملیه عقلی هستند: مثلا براءت عقلی می گوید قبح عقاب بلا بیان^۲ و اماره بیان است لذا در موردی که اماره بر آن قائم شده است اصل عملی عقلی شامل آن نمی شود و براءت جاری نمی گردد.

۵- فرق حکومت و تخصیص: در تخصیص دلیل خاص در مدلولش با عام، منافی است لذا خاص و عام بحسب لسانشان نسبت به موضوع خاص، متعارض و متکاذب هستند. خاص از عموم عام، خارج است درحالی که فرض اینست که عمومیت لفظ عام بحسب ظهورش همچنان شامل خاص می شود. اما فرقی با حکومت در بعضی موارد حکومت که در نتیجه مثل تخصیص است فرق در کیفیت اخراج است. یعنی در «تخصیص» اخراج حقیقی است و ظهور ذاتی عموم در شمولش همچنان باقی است. ولی در «حکومت» اخراج مجازی است نه حقیقی به گونه ای که ظهور برای عموم در شمولش باقی نمی ماند. مثال حکومت: دلیلی گفته است که: شک در نماز دو رکعتی مبطل است اما دلیلی حاکم گفته است (لا شک لکثیر الشک) لسان این دلیل حاکم این است که شک فرد کثیر الشک از محدوده حکم شک به خاطر تعبد شارع (تنزیلا) بیرون است. مثلا اگر پس از امر به اکرام همه علما، گفته شود: «لا تکرّم الفاسق»، از باب تخصیص خواهد بود. اما اگر گفته شود: «الفاسق لیس بعالم» از باب حکومت می باشد.

حکومت گاهی به نحو توسعه است و دلیل حاکم دامنه دلیل محکوم را گسترش می دهد و گاهی به نحو تضییق است یعنی دامنه آن را کوچکتر می سازد ولی در تخصیص همیشه بر نحو تضییق و اخراج بعضی افراد از حکم عام است.

۶- فرق بین حکومت و ورود: نتیجه حکومت همانند نتیجه تخصیص است و ورود نیز از حیث نتیجه مثل تخصیص است. تخصیص و ورود هم مانند حکومت خروج موضوعی هستند، ولی حکومت به

^۱ اصطلاحات الاصول ص ۲۸۵

^۲ بیان در اینجا به معنای حجت است که حجت ذاتی علم است و خبر واحد هرگز حجت نیست و به تعبد و بیان شارع حجت شده است و الا اگر خود خبر واحد را بیان بدانیم تقدم اماره بر اصل قبح عقاب بلا بیان از باب تخصیص می شد

صورت تنزیلی خروج موضوعی بود و تخصص یا ورود واقعا و حقیقتا خروج موضوعی هستند (با این تفاوت که در باب تخصص خروج، خروج بالتکوین است و به خاطر تعبد شارع نیست مثل جاهل که تخصصا از علما خارج است و مثل قطع که تخصصا از اصول عملیه خارج است ولی در باب ورود، خروج منشا تعبدی دارد، یعنی اگر شارع مقدس ما را به عمل طبق اماره متعبد نمی‌ساخت ما حقیقتا حکم به خروج نمی‌کردیم. مثل اینکه ادله امارات نسبت به ادله اصول ورود دارند مثلا موضوع اصل براءت عقلیه عدم البیان است (قبح عقاب بلا بیان)، حال شارع ما را به خبر واحد متعبد نموده و آن را تعبدا در حق ما بیان قرار داده و لو وجدانا بیانیت ندارد (علم آور نیست) و لذا این دلیل وارد بر آن اصل است. اما در حکومت دلیل حاکم تنزیلا موضوع دلیل محکوم را توسعه یا تضییق می‌دهد به این صورت که آن را تفسیر میکند مثل اینکه دلیلی گفته شک در نماز دو رکعتی مبطل است اما دلیل دیگری گفته لاشک لکثیر الشک و شک دو رکعتی شخص کثیر الشک را مبطل نماز نمیداند و محدوده موضوع دلیل اول را تضییق داده است.

۷- اگر بخواهیم در یک دسته بندی این مورد را جایگذاری کنیم باید گفت که:

خروج یا حکمی است یا موضوعی؛ در صورت اول تخصیص و والا یا علم ما به خروج نیاز به بیان شارع ندارد (تعبدی نیست بلکه تکوینی است) که تخصص نام دارد و یا نیاز به بیان و تعبد شارع دارد که در صورت دوم یا شارع حقیقتا آن مورد را بیرون کرده است که نام آن ورود است و یا تنزیلا و ادعاء بیرون کرده که نام آن حکومت است و این حکومت یا به نحو توسعه است یا تضییق^۱.

برای روشن شدن بحث حکومت به مثالهای زیر توجه کنید:

مثال اول: به دو روایت زیر توجه بفرمایید:

روایتی اول: لا تنقض الیقین بالشک

۱. این تقسیم اشکالاتی دارد مثل اینکه حکومت در ناحیه عقد الحمل را شامل نمی‌شود (گاهی تقدم امارات بر اصول در احکام است نه موضوعات مثلا شک رد وجوب نماز جمعه در زمان غیبت داریم و استصحاب بقای وجوب می‌کنیم اما اماره ای قائم می‌شود که نماز جمعه در زمان غیبت واجب نیست در اینجا این اماره در حکم بر اصل استصحاب مقدم است) و یا اینکه حکومت به نحو توسعه، خروج نیست اما فایده این تقسیم این است که برای آموزش اولیه مناسب است

روایت دوم: حماد بن عثمان از امام می پرسد: قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَشْكُ وَ أَنَا سَاجِدٌ فَلَا أُذِرِي رَكَعَتُ
أَمْ لَا فَقَالَ قَدْ رَكَعْتَ امْضِ بِهِ.^۱

توضیح روایت دوم: نمازگزار بعد از قرائت سوره، یقین دارد که رکوع را انجام نداده است و حالا شک دارد (لاادری) طبق این فرض امام می گوید قد رکعت یعنی آن را انجام شده تلقی کن

توجه: این فقیه بزرگ (حماد بن عثمان) سوالش مربوط به یک موضع خاص نیست بلکه به صورت کلی سوال می کند یعنی گاهی به صورت سجده قرار می گیرم و شک می کنم لذا این سوال هم می تواند مربوط به عمل خود حماد باشد یا هر شخص دیگری و امام می گوید شکت را اعتنا نکن و عملت را انجام شده تلقی کن.

این دو حدیث با هم تعارض دارند و اگر این مساله را از اهل سنت سوال کنید پاسخ می دهند باید برگردی و رکوعت را به جا آوری و دلیل آنها لاتنقض الیقین بالشک از پیامبر است. قاعده تجاوز به این ها نرسیده عايش رسیده و مخصصش نرسیده یا مطلقش رسیده و مقیدش نرسیده است. همیشه قاعده تجاوز مقدم بر قاعده استصحاب است

علاج این تعارض به چیست؟

امام می گوید قد رکعت یعنی بنا بگذار که حتما رکوع کردی زیرا اذا شککت فی شیء و قد دخلت فی شیء آخر فامضه وقتی در چیزی شک کردی و حال آنکه داخل در جزء دیگری شدی آنچه را درش شک داری انجام شده تلقی کن. نکته حائز اهمیت در این مثال این است که نسبت قاعده تجاوز به قاعده استصحاب حکومت است ولی این نسبت خیلی ملموس نیست و بنده عمدا مثالی آوردم که خیلی واضح نباشد ولی متعددی از روایات مربوط به قاعده تجاوز و فراغ درشان مساله ناظر بودن خیلی واضح و روشن است (یعنی روایت قاعده تجاوز، به تعبد شارع شک سابق را برداشته و به منزله یقین به امتثال سابق به حساب آورده است لذا به تعبد شارع موضوع استصحاب برداشته شده است) برای توضیح بیشتر به بحث قاعده تجاوز و فراغ مراجعه کنید.

مثال دوم:

^۱تهذیب الاحکام ج ۲ ص ۱۵۱

روایت اول: وَ فِي رَوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ - وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ - فَبَشَّرَهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ كَنْزَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ - وَ أَمَرَ بِإِنْفَاقِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَوْلُهُ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ - هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ - فَذَوْقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ قَالَ كَانَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ يَغْدُو كُلَّ يَوْمٍ - وَ هُوَ بِالشَّامِ وَ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ - بَشِّرْ أَهْلَ الْكُنُوزِ بِكَيْ فِي الْجِبَاهِ - وَ كَيْ فِي الْجُنُوبِ وَ كَيْ فِي الظُّهُورِ أبدأ - حَتَّى يَتَرَدَّدَ الْحَرُّ فِي أَجْوَانِهِمْ

خداوند متعال دفينه کردن ذهب و فضه را حرام کرده (ابوذر وقتی در شام بود با صدای بلند اعلام میکرد (بَشِّرْ از باب تمسخر است و به معنای عذاب است) اهل کنوز را به عذاب بشارت دهید. بر پیشانی های آنها داغ گذاشته می شود به طوری که گرمای آن داغ به درون آنها هم می رسد و به سایر اجزای شخص می رسد برخلاف داغ دنیا که فقط پوست را می سوزاند).

در روایت دومی راوی می پرسد: من زکات مالم را دادم و مابقی پولم را می خواهم کنز و دفينه کنم اشکال دارد؟ امام می فرماید اشکال ندارد.

این حدیث با حدیث قبلی و آیات قرآن تنافی دارد ولی اگر اهل فراست خوب دقت کنند بینشان جمع عرفی وجود دارد و این جمع در روایت زیر آمده است :

وَ بِإِسْنَادِهِ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشَّرَهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (۱) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): مَالٌ تُؤَدَّى زَكَاتُهُ فَلَيْسَ بِكَنْزٍ وَ إِنْ كَانَ تَحْتَ سَبْعِ أَرْضِينَ، وَ كُلُّ مَالٍ لَا تُؤَدَّى زَكَاتُهُ فَهُوَ كَنْزٌ وَ إِنْ كَانَ فَوْقَ الْأَرْضِ ۲.

این روایت میگوید هر مالی که زکاتش داده شده باشد کنز نیست و هر مالی که زکاتش را نپرداخته باشد کنز محسوب می شود

۱. تفسیر القمی؛ ج ۱؛ ص ۲۸۹

۲. الأمالی (للطوسی)؛ النص؛ ص ۵۱۹

در اینجا روایت دارد دایره مفهومی کنز را تضییق می کند و مواردی که وجدانا کنز هستند می گوید اینها کنز نیستند و ذیل روایت توسعه میدهد یعنی آنچه وجدانا کنز نیست اگر زکات داده نشده باشد کنز به حساب آورده لذا این حدیث هم حکومت به تضییق است هم حکومت به توسعه.

عرف اینجا می گوید اینها تعارض ندارند بلکه جمع عرفی دارند و تنزیلا برخی موارد را از کنز بودن خارج می کند و حکم کنز را از این مورد بر می دارد کما اینکه در موردی دیگر حکم کنز را به آنچه کنز نیست می دهد این را تنزیل می گویند. این را حکومت می گویند.

مثال سومی از حکومت:

روایت می گوید خداوند ربا را حرام کرده است و روایت دیگر می گوید لیس الربا بین الولد و الوالد یا حدیث داریم که لیس بیننا و بین اهل حربنا. این هم تضییق موضوع ربا است و حکم ربا را از برخی موارد برداشته اند البته در اهل حرب وقتی دادن ربا جایز است اما گرفتن آن جایز نیست.

مثال چهارم حکومت:

یک روایت می گوید «اکل به علم حرام است» روایت دیگر می گوید «اکل به تعلیم جایز است» جمع بین اینها چیست؟

این اکل به تعلیم تخصصا از اکل به علم خارج است و مراد از اکل به علم در روایات گفته شده این است که آنچه را علم نیست علم جلوه دهید و آنچه را علم است غیر علم جلوه دهید مثل علمای یهود که مطالبی را از پیش خود می نوشتند و می آمدند به صورت آهنگین مثل تورات برای مردم می خواندند اینها از مصادیق اکل به علم است.

در ص ۱۶۱ کتاب اسباب اختلاف حدیث مثالهای متعددی را برای حکومت آورده ایم.